

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه چهل و هشتم 95/11/02

بررسی شبهات وهابیت در مسئله «تقیه» (۷۱) - تقیه در سیره مسلمین (۱)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لا سيما على مولانا بقیة الله و اللعن الدائم على أعدائهم أعداء الله الى يوم لقاء الله

بحث ما در رابطه با تقیه بود؛ اقوالی از ائمه طاهرين (عليهم السلام) آوردیم و همچنين اقوال علما و بزرگان شیعه را هم در این خصوص مطرح کردیم.

در رابطه با تقیه در سیره مسلمین که آقایان اهل سنت از آن تعبیر به اجماع می‌کنند و اجماع هم در دیدگاه آقایان اهل سنت جایگاهی بسیار بالاتر از نظر شیعه دارد. بسیاری از علمای شیعه اجماع منقول را قبول ندارند و در مورد اجماع محصل هم معتقدند که حاصل نشده است؛ به تعبیری «المنقول غیر مفید، المحصل غیر محصل»!

الا اینکه اجماع کاشف قول معصوم باشد. در آنجا دیگر قول معصوم حجت است؛ نه خود اجماع! مگر ما بگوییم در قضیه‌ای اجماعی شد تا شهرتی برای ما ایجاد کند با پشتوانه:

«حُدِّ بِمَا اشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ»

بحار الأنوار، نویسنده: مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ج ۲، ص ۲۴۵،

ح ۵۷

که هم شهرت روایی را بگیرد و هم شهرت فتوایی را بگیرد.

اما از دیدگاه اهل سنت اجماع در حقیقت در عرض کتاب و سنت است. همان نگاهی که به قرآن و سنت نبوی دارند، همان نگاه را هم به اجماع دارند! و چه بسا اجماع در بعضی از موارد از سنت برای آقایان بالاتر است و شاید اگر در کلماتشان دقت شود، مشاهده کنیم که اعتبار اجماع از اعتبار قرآن هم بیشتر شود!

این مطلب به این جهت است که قرآن ابهام دارد. قرآن قطعی الصدور است، اما قطعی الدلالة نیست و احتمال خلاف می‌رود. اما در اجماع دیگر احتمال خلاف هم نمی‌رود!

در رابطه با اجماع و سیره صحابه، تابعین و اتباع تابعین تا قرن هفتم، هشتم و دهم مشاهده می‌کنیم که بزرگان اهل سنت بحث تقیه را مطرح کردند و بدون کوچک‌ترین دغدغه‌ای هم قولا و هم عملا آن را بیان کردند. ما در گذشته بعضی از قسمت‌ها را خواندیم و ماجرای در رابطه با تقیه در سنت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) بیان کردیم مبنی بر اینکه:

«أخذ المشركون عمار بن ياسر فعذبوه حتى يقاربهم في بعض ما أرادوا»

مشرکین مکه عمار یاسر را گرفتند و شکنجه کردند تا جایی که هرآنچه که آن‌ها می‌خواستند را اظهار کرد. طبق این روایت «عمار یاسر» کفر به زبان آورد. او سپس نزد رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) آمد و از نحوه عملکرد خود بسیار ناراحت بود و اظهار نارضایتی می‌کرد.

«فشكا ذلك إلى النبي صلى الله عليه وآله وسلم»

در اینجا «فشكا» از عمل مشرکین نیست، بلکه از کردار خود اوست. سپس:

«فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: كيف تجد قلبك؟»

«عمار یاسر» گفت:

«قال: مطمئناً بالإيمان»

در ادامه وارد شده است:

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: فإن عادوا فعد»

نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: اگر آن‌ها دومرتبه تو را گرفتند، همان کاری را انجام بده که قبلاً انجام دادی.

تفسیر القرآن، اسم المؤلف: عبد الرزاق بن همام الصنعاني، دار النشر: مكتبة الرشد - الرياض - ۱۴۱۰، الطبعة:

الأولى، تحقيق: د. مصطفى مسلم محمد؛ ج ۲، ص ۳۶۰

همچنین در رابطه با ماجرای «مسيلمه» در گذشته مطالبی را به طور مفصل برای شما خواندیم مبنی بر اینکه شخصی شهادت به رسالت «مسيلمه» داد و خلاص شد و دیگری شهادت به رسالت او نداد و شهید شد! زمانی که این ماجرا به گوش رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) رسید، حضرت هردو را تمجید کردند و فرمودند:

«فقال: أما هذا المقتول فمضى على يقينه وصدقه فهنئاً له»

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: کسی که کشته شد صداقتش را ثابت کرد و تقیه هم نکرد و این شهادت بر او گوارا باد.

«وأما الآخر فقبل رخصة الله فلا تبعة عليه»

در مورد نفر دوم خداوند متعال به او رخصت داده بود و از این رخصت استفاده کرد و هیچ مذمتی هم بر او نیست.

التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، اسم المؤلف: فخر الدين محمد بن عمر التميمي الرازي الشافعي، دار النشر:

دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤٢١هـ - ٢٠٠٠م ، الطبعة: الأولى؛ ج ٨، ص ١٢

در رابطه با «حذیفه یمان» هم ماجرای را بیان کردیم که او با افرادی مدارا می‌کرد و به او منافق می‌گفتند. به حذیفه می‌گفتند تو پشت سر کسی حرف می‌زنی و در پیش روی او تجلیل می‌کنی. او در جواب گفت:

«لا ولكنتی اشتری دینی بعضه ببعض مخافة أن يذهب كله»

من با قسمتی از دینم قسمت دیگر را می‌خرم و اگر در جایی دروغ می‌گویم در موارد دیگر خودم را حفظ می‌کنم.

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار ، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبعة الكوفي ، دار النشر

: مكتبة الرشد - الرياض - ١٤٠٩ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : كمال يوسف الحوت؛ ج ٦، ص ٤٧٤

ادعای او این بود به دلیل اینکه حفظ جان جزو دین است، در جایی بخشی از دینم را خرج می‌کنم تا بخش دیگری از دینم را حفظ کنم.

پرسش:

آیا حد و مرزی برای تقیه وجود دارد؟! خدای نکرده در جایی می‌توان سب و لعن نسبت به خداوند متعال و ائمه

معصومین (علیهم السلام) انجام داد؟!!

پاسخ:

طبق آیه قرآن کریم ما در رابطه با کفر مجاز هستیم. آیا سب معصومین گناه بیشتری دارد یا کفر گناه بیشتری دارد؟! قطعاً گناه کفرگویی بالاتر است.

ما تنقیح مناط می‌کنیم همانطور که فرمایش فقها هم همین است و اهل سنت هم همین نظر را دارند؛ حال استدلال بعضی از فقها را نسبت به این مسئله هم بیان خواهیم کرد. آن‌ها معتقدند وقتی در مورد کفر و شرک که بالاتر از آن دیگر گناهی نیست مجاز به تقیه هستیم، در موارد دیگر به طریق اولی مجازیم:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يُغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ)

چون خدا شرک ورزیدن به خود را نمی‌بخشد و گناهان کوچک‌تر از آن را از هر کس بخواد می‌آمرزد.

سوره نساء (۴): آیه ۴۸

من قبلاً عرض کردم که در رابطه با بحث ائمه طاهرين (عليهم السلام) یا اظهار حقانیت امامان معصوم یک مرتبه با اظهار حقانیت ائمه طاهرين و بحث سب و لعن و دیگر مباحث ما می‌خواهیم خودمان را حفظ کنیم که در آن هیچ شک و شبهه‌ای نیست و تقیه جایز است.

ولی یک دفعه نه؛ با اظهار سب و لعن یا مطالب نادرست، عقاید تعدادی از جوانان شیعه متزلزل می‌شود. در این موقعیت قطعاً تقیه حرام است و جایز نیست! چون متزلزل کردن عقاید دیگران حرام است و مقدمه حرام هم حرام محسوب می‌شود. در این زمینه تعارض میان وجوب و حرمت پیش می‌آید و در این‌طور موارد حرمت مقدم بر وجوب است.

ما با امثال این مسائل زیاد برخورد می‌کنیم. ما در موقعیتی قرار می‌گیریم که اظهار حقیقت باعث می‌شود تعدادی از جوانان به حقیقت راه پیدا می‌کنند و یک نفر در این میان کشته می‌شود.

کشته شدنی که باعث هدایت دیگران بشود، این هدایت واجب است و اگر کشته شدن یک شخص منجر به هدایت دیگران شود، مقدمه برای واجب می‌شود.

همچنین به فتوای صریح فقها دقت کنید که می‌گویند: اگر چنانچه به شخصی بگویند که یا آقای زید را بکش و یا کشته می‌شوی، در اینجا به هیچ وجه حق ندارد طرف را بکشد و خودش زنده بماند. تمام فقهای ما بر این مسئله اتفاق نظر دارند، الا در زمانی که شخص عالم یا فقیهی را وادار می‌کنند که یک شخص عادی را بکشد. اینجا در دوران امر بین حیات یک فقیهی که برای جامعه اسلامی مفید است و یک شخص عادی، شخص فقیه مقدم است.

یعنی در دوران امر میان فاضل و افضل، افضل مقدم است؛ اما در صورتی که تساوی باشند قطعاً جایز نیست. همچنین اگر به فقیهی بگویند که فقیه دیگر را بکش یا کشته می‌شوی؛ این فقیه به هیچ عنوان حق کشتن فقیه دیگر را ندارد.

ان‌شاءالله در فرصتی مناسب این مسئله را مطرح خواهم کرد. جامعة المصطفی در رابطه با فقه مقارن جزوهای از ما به چاپ رساندند که البته یک نسخه هم به ما ندادند و تنها زمانی که می‌خواستند این جزوه را به چاپ مجدد برسانند، یک نسخه فتوکپی برای ما فرستادند!! بنده به آن‌ها گفتم حداقل یک نسخه از این جزوه را به ما می‌دادید و پولش را از ما می‌گرفتید!

ظاهراً چاپ جدید این جزوه صورت گرفته است و ان‌شاءالله در فرصتی مناسب به دست آقایان می‌رسانم.

در هر صورت...

در روایت دیگری وارد شده است که میان «حذیفه» و عثمان درگیری صورت گرفت و مردم به او ایراد گرفتند که چرا پشت سر عثمان بدگویی می‌کنی و پیش رو از او تعریف می‌کنی که او هم همان جواب را داد.

پرسش:

فرق میان تقیه و نفاق در چیست؟!

پاسخ:

«نفاق» به معنای این است که انسان خلاف آنچه معتقد به آن است را بیان کند. معمولاً استعمال نفاق جایی است که افرادی ایمان نیاوردند و تنها تظاهر به ایمان می‌کنند.

در چنین حالتی این افراد می‌خواهند با نفاق برای خودشان شهرت و موقعیت کسب کنند و یا اینکه با نفاقشان کارشکنی کنند. همچنان که در قرآن کریم وارد شده است:

(وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ)

و چون مؤمنان را می‌بینند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم و چون با شیطان‌های خود خلوت می‌کنند می‌گویند ما با شمائیم، ما ایشان را مسخره می‌کنیم.

سوره بقره (۲): آیه ۱۴

نفاق در این مواقع نمایان است، اما تقیه در جایی است که ضمن اینکه عقیده کاملی داریم مطلبی می‌گوییم تا جان خود را حفظ کنیم. شخص در حالت نفاق مطلبی می‌گوید که در میان مردم شهرت ایجاد کند و به دنبال آن دو دستگی ایجاد کند و عقاید مردم را متزلزل کند.

پرسش:

می‌توان گفت که تقیه از جنس ایمان است، اما نفاق از جنس کفر است!

پاسخ:

بله، ما هم همین مطلب را عرض کردیم. «ابن مسعود» و «حذیفه» بر عثمان وارد شدند، در این حال عثمان به «حذیفه» گفت:

«بلغنی أنك قلت کذا وکذا»

پشت سر من این حرفها را زدی.

«قال لا والله ما قلتها»

حذیفه گفت: به خدا من چنین حرفی نزدم.

«فلما خرج قال له عبد الله ما لك فلم تقوله ما سمعتك تقول»

زمانی که خارج شدند عبدالله بن مسعود به او گفت: چرا این حرفها را زدی؟

«قال إني اشتري ديني بعضه ببعض مخافة أن يذهب كله»

گفت: من بعضی از دینم را با بعضی دیگر خرید و فروش می‌کنم تا قسمت‌های دیگر دینم از دستم خارج نشود.

المصنف في الأحاديث والآثار، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي، دار النشر: مكتبة

الرشد - الرياض - ١٤٠٩، الطبعة: الأولى، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ج ٦، ص ٤٧٤، ح ٣٣٠٥٠

در مورد تقیه «ابو هریره» هم قبلاً مطالبی را بیان کردیم که او می‌گوید: از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) دو انبار روایت حفظ کردم. یکی از آنها را در میان مردم پخش کردم، اما اگر آن دیگری را پخش کنم گردنم را قطع می‌کنند.

پرسش:

اگر تقیه نکنند دیگر «یذهب کله» صدق نمی‌کند!

پاسخ:

بنده عرض کردم یکی از معانی آن این است که اگر تقیه نکنم نابود می‌شوم. نابود کردن دین به این معناست. دین ما را به حفظ جان سفارش می‌کند و حفظ جان بخشی از دین است. من این کار را انجام می‌دهم تا بخشی دیگر از دین خود را حفظ کنم.

پرسش:

آیا جواز تقیه در موارد خوف از نفس، مشروط بر این است که باعث انحراف دیگران نشود؟!

پاسخ:

بله قطعاً چنین است. اجازه بدهید این مطالب را در جای خود بحث خواهیم کرد. زمانی پیش می‌آید که تنها حفظ جان شخص مهم است، اما اگر این مطلب از حفظ جان تعدی کند و باعث انحراف دیگران باشد یا اظهار حقیقت باعث هدایت دیگران شود تقيه جایز نیست.

دقت داشته باشید که تقيه تنها اظهار کردن نیست، بلکه کتمان هم جزو تقيه است. بعضاً عزیزان تصور می‌کنند تقيه یعنی مطالب خلاف را بیان کردن، اما در حقیقت تقيه بر دو قسم است: یکی بیان کردن خلاف حقیقت و باطن است و قسم دیگر آن بیان نکردن حقیقت است که این مورد هم مصداق بارز تقيه است.

پرسش:

بنابراین اهل سنت هم تقيه می‌کنند که مطالب اصحاب را نقل نمی‌کنند.

پاسخ:

بله این مورد هم از مصادیق تقيه است.

پرسش:

ظاهراً این مورد تقيه محسوب نمی‌شود، زیرا آن‌ها برای حفظ آبروی صحابه این کار را انجام می‌دهند.

پاسخ:

در هر صورت آن‌ها حقیقت را بیان نمی‌کنند و بیان نکردن حقیقت هم تقيه محسوب می‌شود. در حقیقت یعنی نشان دادن خلاف حقیقت و باطن در ظاهر.

پرسش:

آیا موردی که می‌فرمایید نفاق نیست؟!

پاسخ:

نه نمی‌توانیم آن را نفاق تلقی کنیم. این شخص روی احترامی که برای صحابه قائل است و به جهت اینکه دیگران به صحابه بدبین نشوند و به روایات صحابه عمل کنند، این مطاعن را بیان نمی‌کنند. شما با عینک این شخص به مسئله نگاه کنید!!

ما در رابطه با قضیه وثاقت یا عدالت عرض کردیم که آقایان معتقد هستند و در بحث شهادت هم آقایان مطرح می‌کنند که اگر یک نفر واقفی مذهب و یا زیدی مذهب است و به واجبات مذهب خودش عمل کند و از محرّمات مذهب خودش اجتناب کند ما او را عادل می‌دانیم.

ملاک ما نیستیم، بلکه ملاک این است که در مذهب زیدی یا در مذهب اشعری، واقفی و فطحی چه چیزهایی حرام است و چه چیزهایی واجب است.

الا اینکه در رابطه با وثاقت مطلبی بر ما ثابت شود. اگر برای ما محرز شود که دروغ گفتن برای تقویت مذهب جزو واجبات یک مذهب است، همانند خوارج که برای تقویت مذهب خودشان دروغ گفتن را واجب می‌دانستند، در این صورت وثاقت و قبول روایت او برای ما هیچ ارزشی ندارد.

اما اگر این شخص به واجبات مذهب خود عمل کرد و از محرّمات مذهب خود اجتناب کرد، ما او را راستگو می‌دانیم و حدیث او را معتبر قلمداد می‌کنیم.

پرسش:

آیا در جایی که بحث عرض مطرح است، تقیه مطرح است؟!

پاسخ:

بله، تفاوت ندارد. تقیه در مال و جان و عرض مطرح شده است. در مال هم همین گونه است. در روایت وارد شده است که اگر کسی در حال نماز خواندن مشاهده می‌کند که شخصی در حال دزدیدن کفش‌های اوست، در این صورت واجب است که شخص نماز را رها کند و به دنبال مال خود برود!

شخصی تعریف می‌کرد که بنده خدایی به مسجد آمده بود و شروع به نماز خواندن کرد و یک مرتبه دید که کفش‌های قیمتی‌اش در معرض خطر است. در همان حال نماز خواندن تا جلوی در رفت و کفش‌هایش را برداشت و کنارش گذاشت. شخص دیگری به او اعتراض کرد که چرا به این صورت نماز می‌خوانی و او در جواب گفت: نماز نشد، کفش که شد!!

پرسش:

این قسمت بحث که دوستان الآن در مورد نفاق اشاره کردند بحث حساسی است و همانطور که مستحضرید یکی از اتهاماتی که امروزه به ما می‌زنند همین است که می‌گویند شما منافق هستید.

پاسخ:

ما در این زمینه بحث کردیم. ما اول سال این بحث را مطرح کردیم و همچنین سال گذشته عبارت‌هایی از بزرگان اهل سنت از جمله «غفاری» و «سالوس» و دیگران را بیان کردیم.

علمای اهل سنت بیان کرده بودند که شیعیان با این کارشان نفاق ایجاد می‌کنند. ما به طور مفصل عبارتها را بیان کردیم؛ اگر شما بحث‌های دو سه ماه قبل را مشاهده کنید، خواهید دید که این مباحث در آنجا مطرح شده است که در سایت هم موجود است.

در هر صورت...

روایتی در این زمینه وجود دارد که لازم است عزیزان به آن خوب دقت کنند. «سعید بن جبیر» می‌گوید: با «ابن عباس» در عرفات بودیم؛

«فقال ما لي لا أسمع الناس يلبّون»

ابن عباس پرسید: چرا مردم تلبیه نمی‌گویند؟

«قلت يخافون من معاوية»

گفتم: مردم از معاویه می‌ترسند.

«فخرج بن عباس من فسطاطه فقال لبيك اللهم لبيك فإنيهم قد تركوا السنة من بغض علي»

او نقل می‌کند که ابن عباس از خیمه‌اش بیرون آمد و فریاد زد: لبیک اللهم لبیک، و گفت از بغض علی بن ابی طالب سنت پیغمبر اکرم را ترک کردند.

المجتبی من السنن، اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائي، دار النشر: مكتب المطبوعات

الإسلامية - حلب - ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶، الطبعة: الثانية، تحقيق: عبدالفتاح أبو غدة، ج ۵، ص ۲۵۳، ح ۳۰۰۶

در کتاب «صحیح ابن خزیمه» وارد شده است که در ادامه این روایت می‌گوید:

«أخبار النبي أنه لم يزل يلبي حتى رمى الجمرة بيان أنه كان يلبي بعرفات»

پیغمبر اکرم مرتب در عرفات و منا تلبیه می‌گفت تا به سنگ جمره برسند و در عرفات هم تلبیه می‌گفتند.

صحيح ابن خزيمة، اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن خزيمة أبو بكر السلمی النيسابوری، دار النشر: المكتب

الإسلامی - بیروت - ۱۳۹۰ - ۱۹۷۰، تحقیق: د. محمد مصطفى الأعظمی، ج ۴، ص ۲۶۰، ح ۲۸۳۰

همچنین از «ابن عباس» نقل شده است که می‌گوید:

«أن رسول الله وقف بعرفات فلما قال لبيك اللهم لبيك قال إنما الخير خير الآخرة»

صحيح ابن خزيمة، اسم المؤلف: محمد بن إسحاق بن خزيمة أبو بكر السلمی النيسابوری، دار النشر: المكتب

الإسلامی - بیروت - ۱۳۹۰ - ۱۹۷۰، تحقیق: د. محمد مصطفى الأعظمی، ج ۴، ص ۲۶۰، ح ۲۸۳۱

بنابراین آقایان در مورد اینکه تلبیه در سنت رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) هست، هیچ شبهه‌ای ندارند. البته آن‌ها این موارد را بیان می‌کنند، اما ما تلبیه را جایز نمی‌دانیم.

شیعه در عرفات و منا تلبیه نمی‌گوید؛ این مباحث دارای بحث‌های جداگانه‌ای است که نمی‌خواهیم وارد آن‌ها شویم. اهل سنت معتقدند که در عرفات و منا تا رسیدن به سنگ جمره باید تلبیه گفت.

«حاکم نیشابوری» این روایت را نقل می‌کند و می‌گوید:

«هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه»

المستدرک علی الصحیحین، اسم المؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري، دار النشر: دار
الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، ج ١، ص ٦٣٦،

ح ١٧٠٦

مشاهده کنید که آقایان در همین نقل روایت هم خلافتش را عمل کردند. در همین روایتی که نقل کردند، روایت طور
دیگری بود و تقی‌تاً آخر روایت را نیاوردند. در کتاب «سنن الکبری» اثر «بیهقی» وارد شده است:

«سعيد بن جبیر قال كنا عند بن عباس بعرفة فقال يا سعيد ما لي لا أسمع الناس يلبون»

سعيد بن جبیر می‌گوید که در عرفات نزد ابن عباس بودیم که او گفت: ای سعید! چرا مردم تلبیه نمی‌گویند؟!

«فقلت يخافون معاوية»

من گفتم: از معاویه می‌ترسند.

«فخرج بن عباس من فسطاطه فقال لبيك اللهم لبيك وإن رغم أنف معاوية»

ابن عباس خارج شد و به جهت اینکه پوزه معاویه به خاک مالیده شود، گفت: لبيك اللهم لبيك.

«اللهم عنهم فقد تركوا السنة من بغض علي رضي الله عنه»

خدایا لعنت کن کسانی که سنت پیغمبر را به خاطر بغض امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) ترک کردند.

سنن البيهقي الكبرى، اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى أبو بكر البيهقي، دار النشر: مكتبة

دار الباز - مكة المكرمة - ١٤١٤ - ١٩٩٤، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، ج ٥، ص ١١٣، ح ٩٢٣٠

مشاهده کنید در تمام روایت‌هایی که ما خواندیم، «اللهم العنهم» حذف شده است!!

یک قاعده حساس و مهم حدیثی!

دوستان توجه داشته باشند که یک قاعده حدیثی وجود دارد که شیعه و اهل سنت بر آن معتقد هستند. دقت کنید که این قاعده از آن سری قواعد حساسی است که خیلی کم به گوش آقایان رسیده است.

ما دو روایت داریم که شبیه هم هستند؛ یک روایت پنج سطر و دیگری چهار سطر است. اصل اولیه کدام است؟! آیا به روایت چهار سطری استناد کنیم، یا به روایت پنج سطری؟! در اینجا اصل، زیاده است یا عدم زیاده؟!

مرحوم «شهیدثانی» در کتاب «الرعاية فی علم الدراية» این مطلب را به زیبایی مطرح کرده است که قبل از ایشان در کتاب دیگری آن را مشاهده نکردم. ایشان در اینجا می‌گویند:

اصل این است که این روایت پنج سطری صادر شده است. زیرا معمولاً در نقل روایت افراد ثقه چیزی اضافه نمی‌کنند، اما سهواً یک تکه از روایت را فراموش می‌کنند.

معمولاً افراد ثقه تکه‌ای از روایت را فراموش می‌کنند و فراموش کردن عادت روات ثقه است؛ چون مبنا بر این است که تمام راویان آن ثقه هستند. شخص ثقه قطعاً چیزی بر روایت اضافه نمی‌کند، زیرا وثاقت او مانع اضافه است.

بنابراین در دوران امر میان اینکه آیا حدیث چهار سطری حجت است یا پنج سطری حجت است، ما بیان می‌کنیم که حدیث پنج سطری حجت است. چرا؟ زیرا: «لان الثقة لا یزید علی الروایة ولکنه ینسی و یسهوا»

پرسش:

به شرطی بیان می‌کنیم که راویان ثقه باشند؟!

پاسخ:

بله؛ ما گفتیم که اگر ثقه نباشد اصلاً روایت چهار سطری و پنج سطری حجت نیست. بحث سر این است که روایت ما صحیح و معتبر است.

ما دو روایت معتبر داریم که یکی کم و دیگری بیشتر دارد. آقایان در اینجا می‌گویند: روایت اضافه اعتبار دارد، نه نقیصه!

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته